

دیة انگستان

«نقدی بر نظریه‌های تفضیل انگستان در استحقاق دیه»

علی محمدیان*^۱، عباسعلی سلطانی^۲

۱. دانشجوی دکتری فقه و حقوق دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشیار گروه فقه و حقوق دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۲۱)

چکیده

قانونگذار در ماده ۶۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ سهم انگستان را در استحقاق دیه برابر دانسته است: «دیة هر یک از انگستان اصلی دست، یک‌دهم دیة کامل است». دیدگاه مزبور مستظهر و معتضد به موافقت مشهور فقهای امامیه است. اما در مقابل دیدگاه‌هایی در فقه امامیه پدیدار شده است که با اختلافاتی که در جزئیات مسئله وجود دارد، فی‌الجملة قائل به تفضیل انگستان در استحقاق دیه بوده‌اند و برای انگشت ابهام، سهم بیشتری به نسبت سایر انگستان در نظر گرفته‌اند. نظریة تفضیل، اقبال آیت‌الله خویی و فقهای منتسب به مدرسه فقهی ایشان (مکتب نجف) را به‌همراه داشته است.

نگارنده در پژوهش مسوطی در اقوال و مستندات طرفداران هر یک از دو رویکرد، دیدگاه قائلان به تفضیل را تام نیافته و با مناقشه در ادلة ادعایی ایشان، قول به تساوی انگستان در استحقاق دیه را دیدگاهی منطبق بر موازین یافته است.

واژگان کلیدی

انگشت ابهام، دیة انگستان، نظریة تساوی، نظریة تفضیل.

مقدمه

فقه‌های مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند که دیه مجموع دو دست یا دو پا، با یک دیه کامل برابر است و در هر یک از آنها نصف دیه ثابت است، و از این نظر فرقی بین اینکه عضو مذکور در سمت راست بدن یا در سمت چپ قرار گرفته باشد، وجود ندارد (ن.ک: جزیری، ۱۴۱۹، ج ۵: ۵۰۴؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۹: ۲۱۸).

همچنین در ثبوت دیه کامل در قطع مجموع انگشتان دست یا پا، اختلافی بین فقه‌های مذاهب مشاهده نمی‌شود و اگر کسی مجموع انگشتان یک دست یا یک پا را قطع کند، دیه‌اش نصف دیه کامل است. صاحب جواهر در این زمینه چنین می‌نگارد: «بلاخلاف أجده فیه، بل الإجماع بقسمیه علیه» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۴۵).

اما در بین فقه‌های امامیه در میزان دیه هر یک از انگشتان به‌طور جداگانه، اختلاف نظر افتاده است؛ یعنی هرگاه هر یک از انگشتان به‌طور مجزا قطع شوند، کیفیت احتساب دیه عضو مذکور به چه شکل خواهد بود؟ آیا تمامی انگشتان به یک میزان از دیه سهم خواهند داشت؟ یا بین آنها در استحقاق دیه تفاوت وجود دارد؟ در پاسخ به پرسش فوق، دو رویکرد عمده در کتاب‌های فقهی مرسوم امامیه پدیدار شده است؛ گروهی که اکثریت را تشکیل می‌دهند، قائل به تساوی انگشتان در استحقاق دیه بودند و گروه دیگری بین انگشت ابهام و سایر انگشتان فرق گذاشته‌اند. ناگفته نماند بر خلاف آنچه از کتب فقهی نقل شده است، موضع فقیهان منحصر در دو قول مذکور نیست و نگارنده به استناد تتبع خویش، به مواضع دیگری از فقها دست یافته است که به آنها اشاره خواهد شد.

۱. بیان اقوال فقها و استدلال ایشان

برخلاف نقل رایج از عبارات غالب فقها که اقوال موجود در مسئله را در دو موضع پیگیری می‌کنند، از تتبع و مذاقه در آرای فقها پنج رویکرد استظهار دارد:

۱. تساوی انگشتان در استحقاق دیه؛ بدون هیچ تفاضلی در بین آنها؛
۲. ثابت شدن ثلث دیه در انگشت ابهام و دو ثلث در سایر انگشتان (هر انگشت یک‌ششم دیه)؛
۳. ثابت شدن ثلث در انگشت ابهام و عشر در باقی؛ بدون تفاوت بین انگشتان دست و پا (دیدگاه ابن‌زهره)؛
۴. ثابت شدن ثلث در انگشت ابهام و عشر در باقی نسبت به انگشتان دست و تساوی انگشتان پا در میزان دیه (هر انگشت عشر دیه)؛ (ظاهر عبارات ابوالصلاح حلبی)؛
۵. ارجحیت نظریه تساوی (دیدگاه اول)؛ اما مقتضای احتیاط را رعایت تفاوت بین دو قول دانستن (عمل به قول دوم در دیه ابهام و عمل به قول اول در سایر انگشتان).
در ابتدا با نقل کلمات و عبارات فقها و نیز ادله و مستندات ادعایی، به تفکیک به مواضع پیش‌گفته و سپس به نقد مستندات آن اقوال می‌پردازیم.

۱.۱. قول به تساوی انگشتان در استحقاق دیه

شیخ مفید از فقهای متقدم امامیه، مطابق نظر اشهر فقها در این زمینه چنین می‌نگارد: «در مجموع انگشتان دست دیه کامل ثابت می‌گردد، و در هر انگشت یک‌دهم دیه کامل است» (مفید، ۱۴۱۳: ۷۵۶). فتوای مزبور شیخ از سوی ابن‌براج در مهذب مورد تأکید قرار می‌گیرد (ابن‌براج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۴۸۷).

شیخ طوسی اگرچه همان‌گونه که خواهد آمد، در مسئله دیدگاه دیگری هم دارد، در مبسوط مطابق نظر اشهر در این زمینه چنین می‌نگارد: «در قطع دو دست، دیه کامل ثابت است و در هریک از آنها نصف دیه ... و مقدار واجب در هر انگشت یک‌دهم دیه است که به‌طور مساوی بین انگشتان تقسیم می‌گردد ... و اکثر اصحاب ما روایت کرده‌اند که در انگشت ابهام، ثلث دیه و در چهار انگشت دیگر دو سوم ثابت است...» (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۷: ۱۴۳). مشارالیه در النهایه مجدداً مدعای فوق را تکرار می‌کند: «و فی أصابع الیدین الدیة کامله، و فی کل واحده منها عشر الدیة» (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۶۸).

صاحب مراسم در این زمینه می‌نویسد: «در از بین بردن انگشتان دست، همچنین در انگشتان پا دیه کامل وجود دارد، و دیه هر انگشت یک‌دهم دیه کامل است» (سلار دیلمی، ۱۴۰۴: ۲۴۵).

ابن‌ادریس در سرائر پس از پذیرش قول مزبور، آن را دیدگاهی قلمداد می‌کند که مقتضای اصول مذهب است: «فی أصابع الیدین الدیه کامله، و فی کل واحد منها عشر الدیه... و هو الصحیح الذی یقتضیه أصول المذهب» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۸۸).

محقق حلی در کتاب‌های مختلف خود، شرایع‌الاسلام (۱۴۰۸، ج ۴: ۲۵۰-۲۵۱)؛ مختصر النافع (۱۴۱۸، ج ۲: ۳۰۹)؛ و نکت‌النهاییه (۱۴۱۲، ج ۳: ۴۴۰)؛ با عباراتی تقریباً مشابه بر دیدگاه مذکور صحه می‌گذارد و از دیدگاه مقابل در دو کتاب اول با عبارت «قیل» و در کتاب سوم با عبارت «قد رُوی» یاد کرده است که از ضعف آنها حکایت دارد: «در مجموع انگشتان دیه کامل ثابت است، و در هر انگشتی یک‌دهم دیه است و گفته شده که دیه انگشت ابهام، ثلث دیه و دیه سایر انگشتان، دو سوم است، که به‌طور مساوی میان چهار انگشت دیگر تقسیم می‌گردد».

فتوای مزبور محقق، اقبال شارحان آثار وی را نیز در پی داشته است؛ فاضل‌آبی و ابن‌فهد حلی در شروح خود بر مختصرالنافع (فاضل‌آبی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۶۵۷)؛ ابن‌فهد، ۱۴۰۷، ج ۵: ۳۳۷) و فاضل مقداد در شرح خود بر همان کتاب (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۴: ۵۰۱)؛ دیدگاه شیخ را ابرام کرده‌اند.

صاحب جامع‌الشرایع فقیه دیگری است که در مانحن فیه راه محقق را پیموده است: «و فی أصابع الیدین الدیه کامله و فی کل واحد منها عشر الدیه... و قد روی أن فی الإبهام ثلث دیه أصابع الید» (یحیی بن سعید، ۱۴۰۵: ۵۹؛ همو، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

علامه حلی اگرچه در تحریر الاحکام (۱۴۲۰، ج ۲: ۲۷۲)؛ مسئله مذکور را مسکوت گذاشته است؛ در تبصره‌المتعلمین (۱۴۱۱: ۲۰۲) و قواعد الاحکام (۱۴۱۳، ج ۳: ۶۷۹)؛

تمایل خود را به نظریه تساوی آشکار کرده، و در مختلف الشیعه (۱۴۱۳، ج ۹: ۳۹۲)؛ قول شهر را وجیه دانسته است. وی در استدلال بر مختار خویش به حسنه حلبی و صحیحه عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام و پاره‌ای از روایات دیگر استناد کرده است که بر تساوی انگشتان در دیه دلالت دارند.^۱ این دیدگاه علامه از سوی فرزند وی فخرالمحققین در ایضاح الفوائد (۱۳۸۷، ج ۴: ۶۹۷)؛ تأیید شده است.

شهید اول در لمعه با عبارت: «و فی الاصبع عشر الدیه» (لمعه، ۱۴۱۰: ۲۸۰) قول شهر را پذیرفته و شهید ثانی در روضه مختار شهید اول را تقویت کرده است: «در هر انگشت یک‌دهم دیه ثابت است؛ خواه انگشت دست باشد و خواه انگشت پا؛ و مطابق قول قوی‌تر خواه انگشت ابهام باشد یا انگشتان دیگر؛ به علت صحیحه عبدالله بن سنان و غیر آن...» (۱۴۱۲: ج ۱۰: ۲۲۸). وی در کتاب دیگر خود نیز با استدلال تقریباً مشابهی باز هم بر رأی خویش تأکید دارد (۱۴۱۳، ج ۱۵: ۴۲۹).

فیض کاشانی در مسئله مذکور با شهر فقها هم‌رأی است، آنجا که می‌نویسد: «فی أصابع الیدین کلها، الدیه، و کذا فی أصابع الرجلین کلها، و فی کل إصبع عشر الدیه» (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۵؛ همو، ۱۴۱۸: ۵۷).

مجلسی اول با عبارت: «دیت هر انگشت عشر دیت کامله است» (۱۴۰۰: ۲۱۳)؛ با شهر فقها همراه شده؛ لیکن مجلسی دوم به بیان اقوال موجود در مسئله بسنده کرده است: «خلافی نیست در آنکه در مجموع انگشتان دست یک دیه آن شخص است، و در جمیع انگشتان پا نیز، یک دست تمام است؛ اما در قسمت دیه بر انگشتان خلاف است؛ بعضی گفته‌اند: جمیع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیه آدمی است و بعضی گفته‌اند: در ابهام که انگشت مهین است، ثلث دیه است و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت مساوی قسمت می‌شود، موافق کتاب ظریف، و قول اول شهر است» (مجلسی دوم، بی‌تا: ۱۳۶).

۱. در صفحات آتی نوشتار حاضر در نقد اقوال به روایات مذکور اشاره خواهد شد.

فاضل هندی صاحب کشف‌اللاثام در مانحن فیه چنین می‌نگارد: «در هریک از انگشت‌های ده‌گانه، عشر دیه ثابت است... به خاطر سخن امام صادق علیه السلام در صحیحۀ ابن سنان و روایت حلبی...؛ و در خلاف و وسیله گفته شده است که در انگشت ابهام ثلث دیه یک دست، و در باقی انگشتان دو ثلث ثابت است، که معادل با یک ششم آن می‌شود؛ به خاطر آنچه که در روایت ظریف بیان گردیده است که: «در انگشت ابهام یک‌سوم دیه و در هریک از انگشتان دیگر یک‌ششم دیه ثابت است»؛ و مانند این روایت از امام رضا علیه السلام نیز نقل گردیده است» (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ۳۷۵-۳۷۶).

صاحب ریاض قول به تساوی انگشتان در دیه را قول اظهر و اشهر در بین امامیه دانسته است و دیدگاه مذکور را به تمامی فقهای متأخر نسبت می‌دهد: «و فی قطع کل واحده منها عشر الدیه دیه النفس، علی الأظهر الأشهر بین الطائفه؛ بل علیه المتأخرون کأف» (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۶: ۴۶۵).

صاحب جواهر در مانحن فیه رأی خود را این‌گونه اظهار می‌کند: «مشهور بین اصحاب امامیه از متقدمین و متأخرین؛ بلکه قول پذیرفته‌شده در بین تمامی فقهای متأخر، ثبوت یک‌دهم دیه در هر انگشت است؛ به خاطر اصالت تساوی یا عدم تفاوت... و به خاطر صحیحۀ عبدالله بن سنان و حسنۀ حلبی و غیر آن... و در مقابل گفته شده است که در انگشت ابهام، ثلث دیه و در باقی، دو ثلث دیگر ثابت است؛ همان‌گونه که این قول در خلاف شیخ طوسی و الوسیله ابن حمزه ذکر گردیده است؛ بلکه در خلاف بر این قول ادعای اجماع گردیده است... به خاطر آنچه که در کتاب ظریف مبنی بر تفاوت انگشتان ذکر شده است... لیکن بعد از معلوم بودن رجحان در قول اول، ضعفی که در این سخن هست، پوشیده نیست؛ به علت موهون بودن اجماع ادعایی مزبور؛ زیرا بسیاری از متقدمین و متأخرین بر شیخ، در مسئله مذکور بر خلاف قول مذکور فتوا داده‌اند، و کتاب ظریف اگر چه از بعضی طرق امکان تصحیح آن وجود دارد؛ لیکن این روایت از معارضه با وجوهی

که برای قول اول وجود دارد، قاصر است... بنابراین ضعف قول مذکور واضح می‌باشد» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۵۲-۲۵۴).

مرحوم خوانساری نیز در مسئله مزبور طریق شیخ محمد حسن نجفی را پیموده است. مشارالیه در جامع‌المدارک با خدشه در سخن قائلان به تفاضل انگشتان و با استدلال‌هایی مشابه آنچه در جواهرالکلام آمده است، قول به تساوی انگشتان در دیه را مرجح دانسته است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۶: ۲۳۴-۲۳۵).

امام خمینی در مسئله مورد نظر دیدگاه خود را چنین بیان می‌کند: «در انگشت‌های دو دست، دیه کامل است؛ و همچنین است در انگشت‌های دو پا؛ و در هر یک از آنها یک دهم دیه است؛ و فرقی بین انگشت شست و غیره نیست» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۵۸۰).

مرحوم فاضل لنکرانی در شرح تحریر امام، با تبیین ادله‌ای که برای قول به تساوی انگشتان در میزان دیه وجود دارد، قول مخالف را ضعیف و در پایان مقتضای ادله را همان دیدگاه مصنف در مسئله دانسته است: «و کیف كان فمقتضى الأدله ما أفاده فى المتن» (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸: ۱۷۶).

مرحوم بهجت در جامع‌المسائل می‌نویسد: «در انگشت‌های دهگانه دست دیه کامله است؛ و همچنین در انگشت‌های دهگانه پا؛ پس در هر انگشتی از انگشت‌های دست، عُشر دیه است، و همچنین در هر انگشتی از انگشت‌های پا» (بهجت، ۱۴۲۶، ج ۵: ۵۳۹؛ همچنین ن.ک: همو، ۱۴۲۸: ۴۵۵).

۲.۱. قول به تفاضل انگشتان

در ظاهر مرحوم شیخ الطائفه که در مبسوط دیدگاه تساوی را تقویت کرده بود، اولین فقیهی است که در بحث مذکور بر خلاف موضع پیش‌گفته قائل به تفاضل انگشتان در استحقاق دیه شده است. وی در خلاف با ادعای اجماع در مسئله در این زمینه چنین می‌نگارد: «در انگشت‌های پنج‌گانه از دست واحد نصف دیه کامل ثابت است، و در این زمینه قول

مخالفی در بین فقهای امامیه وجود ندارد و اصحاب امامیه روایت کرده‌اند که در انگشت ابهام ثلث دیه یک دست و در باقی انگشتان دو ثلث دیه ثابت است و شافعی از فقهای اهل سنت قائل به تساوی انگشتان در دیه گشته و گفته است که در هر انگشت یک‌دهم دیه وجود دارد، و این قول نیز در اخبار ما وارد گشته است، و برخی صحابه حضرت علی علیه السلام، ابن مسعود، ابن عباس، زید بن ثابت، و عمر در یکی از دو روایتی که از وی منقول است، قائل به این نظر شده‌اند... دلیل ما بر مختار خویش اجماع فرقه شیعه امامیه و اخبار موجود است» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۲۴۸-۲۴۹).

البته مطابق آنچه در مختلف‌الشیعه به یکی از قدیمین؛ یعنی ابن جنید اسکافی نسبت داده شده، ایشان نیز قائل شدن به تفاضل انگشتان در دیه را از امام علی علیه السلام نقل کرده است؛ اگرچه به علت اینکه اثر مکتوبی از وی برجا نمانده است، فتوای صریحی از ایشان در مسئله مشاهده نمی‌شود: «ابن جنید گفته است: اختلاف دیه انگشتان از امام علی علیه السلام روایت گردیده است، و ایشان دیه انگشت ابهام را ثلث دیه و دیه سایر انگشتان را یک‌چهارم قرار داده است» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۳۹۲؛ همچنین ن.ک: ابن جنید، ۱۴۱۶: ۳۶۰).

مرحوم طبرسی نیز در بحث مذکور با شیخ هم‌رأی است، آنجا که می‌نویسد: «اصحاب امامیه روایت کرده‌اند که در انگشت ابهام، ثلث دیه و در باقی انگشتان، دو ثلث دیگر ثابت است که به‌طور مساوی بین آنها تقسیم می‌گردد...» (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۴۵).

فقیه دیگری که در مسئله راه شیخ در خلاف را پیموده، ابن حمزه است: «در قطع هر یک از دو بند انگشت ابهام قصاص یا نصف دیه آن انگشت ثابت است، و دیه آن یک‌سوم دیه دست است، و در قطع بند دیگر انگشتان ثلث دیه ثابت است، و دیه آنها یک‌ششم دیه دست می‌باشد» (ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۴۵۲).

قطب‌الدین کیدری در اصباح‌الشریعه و سبزواری در جامع‌الخلاف و الوفاق از دیگران قائلان به تفاضل انگشتان در میزان دیه هستند (کیدری، ۱۴۱۶: ۵۰۶؛ سبزواری، ۱۴۲۱: ۵۷۱).

شیخ اعظم انصاری نیز در رساله عملیه خود تمایل به دیدگاه مزبور را نشان داده است: «دیه دو دست، دیه قتل است و یک دست، نصف قتل است و حدش تا بند دست می‌باشد... و دیه انگشت ابهام دست، ثلث دیه یک دست است، و چهار انگشت دیگر دیه دو ثلث یک دست است» (انصاری، ۱۴۱۵: ۳۱۹-۳۲۰).

قول به تفضیل انگشتان در استحقاق دیه، برخی از فحول فقهای معاصر را نیز با خود همراه کرده است. ظاهراً در بین معاصران، اولین فقیهی که به دیدگاه مزبور اظهار تمایل کرده مرحوم آیت‌الله خویی در مبانی تکمله‌المنهاج است. وی در این زمینه چنین می‌نگارد: «نظر مشهور فقها این است که در قطع هر یک از انگشتان یک دهم دیه کامل یعنی یک صد دینار ثابت است و مجموع آنها یک دیه کامل دارد، و برخی از فقها معتقدند که در قطع انگشت شست یک سوم دیه دست یا پا ثابت می‌باشد، و در هر یک از چهار انگشت باقی مانده یک ششم دیه دست یا پا ثابت است و همین نظر درست می‌باشد» (خویی، ۱۴۲۲: ج ۲: ۳۷۷).

این دیدگاه محقق خویی با اقبال شاگردان وی مواجه شده است. آیت‌الله وحید خراسانی در بحث مذکور با استاد خود هم‌رأی است آنجا که می‌نویسد: «المشهور ان فی قطع کل واحد من أصابع الیدین أو الرجلین عشر الدیه، و عن جماعه ان فی قطع الابهام ثلث ديه الید أو الرجل، و فی کل واحد من الأربعة البواقی سدس ديه الید أو الرجل و هو الصحیح» (وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۵۶۷).

نمونه دیگر فیاض کابلی است که در مسئله، موافق دیدگاه استاد خود چنین می‌نگارد: «نظر مشهور این است که در بریدن هر یک از انگشتان دو دست یا پا، عُشر دیه است؛

ولی گروهی گفته‌اند که در بریدن انگشت شست، ثلث دیه دست یا پا است و در هر یک از چهار انگشت باقی مانده، سدس دیه دست یا پا می‌باشد و اقرب قول دوم است» (فیاض، بی تا، ج ۳: ۴۱۳؛ همو، ۱۴۲۶: ۷۲۷).

از دیگر شاگردان سید خوبی، آقا رضا مدنی کاشانی در کتاب‌الدیات (الدیات، ۱۴۰۸: ۲۲۷) و مرحوم تبریزی در تنقیح مبانی الاحکام (تنقیح، ۱۴۲۸: ۱۸۲)؛ نیز پس از نقل کلمات فقها در مسئله و سنجش ادله‌ای که به آن استناد کرده‌اند، قول به تفضیل را سخنی منطبق با قواعد فقه امامیه یافته‌اند.

۳.۱. دیدگاه ابن زهره

ابن زهره، از فقهای متقدم امامیه، در غنیة النزوع قول شیخ در خلاف مبنی بر تفضیل دیه انگشت ابهام بر سایر انگشتان را پذیرفته است؛ اما مختار وی با دیدگاه مذکور شیخ این تفاوت را دارد که جناب شیخ دیه سایر انگشتان را دو ثلث دیه یک دست قرار داده است؛ یعنی دیه انگشت ابهام یک سوم دیه یک دست و دیه هر انگشت باقی مانده یک ششم دیه یک دست است؛ به این ترتیب در مجموع دیه یک دست نصف دیه کامل می‌شود؛ لیکن ابن زهره دیه باقی انگشتان را همچنان عشر دیه قرار داده است. عبارت وی در مانحن فیه چنین است: «و فی الیدین الدیه کامله، و فی إحداهما النصف منها... و فی کل اصبع عشر الدیه إلا الإبهام، فان فیها ثلث دیه الید» (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۱۸). در دو دست دیه کامل است، و در هر یک از آنها نصف دیه... و در هر انگشت یک دهم دیه؛ به جز انگشت ابهام که دیه آن یک سوم دیه دست می‌باشد.

۴.۱. دیدگاه ابوالصلاح حلبی

مرحوم حلبی در الکافی فی الفقه دیدگاهی را ارائه کرده است که به نظر می‌رسد وی در آن منفرد باشد و احدی از اصحاب امامیه، چه متقدمان از وی و چه متأخران به آن نگراییده‌اند و ملتزم نشده‌اند. وی در کتاب مذکور، دیه هر یک از انگشت‌های چهارگانه دست را

یک‌دهم دیة کامل و دیة انگشت ابهام را ثلث دیة آن دانسته است؛ لیکن در سطور بعدی و در بیان میزان دیة پا، تفاوتی بین انگشت ابهام و دیگر انگشتان قائل نشده و میزان دیة همگی آنها را به یک میزان؛ یعنی عشر دیه در هر کدام دانسته است: «و فی الیدین الدیه کامله، و فی إحدیهما نصف الدیه، و فی کل إصبع عشر الدیه إلا الإبهام فدیته ثلث الدیه... و فی الرجلین الدیه کامله، و فی إحدیهما نصف الدیه، و فی کل إصبع من أصابعها عشر دیه» (حلبی، ۱۴۰۳: ۳۹۸).

چنانکه مشاهده می‌شود وی در بیان میزان دیة دست، به تفاوت بین انگشت ابهام و سایر انگشتان تصریح کرده است؛ لیکن عبارت وی در مقدار دیة انگشتان پا مطلق بوده و از ظاهر عبارت وی چنین مستفاد می‌شود که مشارالیه به‌طور کلی دیة هر انگشت را یک‌دهم دیة کامل قرار داده است.

۵.۱. جمع بین دو رأی بنا بر رعایت احتیاط

همان‌گونه که در سطور آغازین این نوشتار گذشت، برخی از فقها ارجحیت را با نظریة تساوی دانسته‌اند؛ لیکن مقتضای احتیاط را رعایت تفاوت بین دو قول (عمل به قول دوم در دیة ابهام و عمل به قول اول در سایر انگشتان) دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه مرحوم سبزواری در مذهب‌الاحکام با خدشه در ادلة قائلان به تفاضل، مختار مشهور را قوی‌تر می‌یابد؛ اما در پایان، احتیاط را برای حاکم شرع در تحصیل رضایت در بین جانی و مجنی^۱ علیه مبنی بر اینکه دیة انگشت ابهام یک‌سوم دیة یک دست باشد، لازم می‌داند: «نعم للحاكم الشرعی الاحتیاط بتحصول المراضاه بین الجانی و المجنی علیه بالثلث فیہ» (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۹: ۲۱۳).

شایان ذکر است که در بین فقهای معاصر، آیت‌الله صافی گلپایگانی نیز مانند مرحوم سبزواری و با تقریری تقریباً مشابه، قائل به احتیاط شده است. وی در این زمینه چنین می‌نگارد: «در دیة هر انگشت دو قول است: قول ارجح این است که دیة هر انگشت ده

یک دیه کشتن است و قول دیگر این است که دیه انگشت ابهام ثلث دیه دست و دیه سایر انگشت‌ها هر کدام یک ششم آن است و احتیاط رعایت تفاوت بین دو قول است که در دیه ابهام به قول دوم و در سایر انگشتان به قول اول عمل شود» (صافی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۸۲۶).

۲. نقد و ارزیابی نظرها

قبل از بیان ادله و مستندات وارد در مسئله، شایسته است مقتضای قواعد اولیه ناظر به باب روشن شود. قواعد اولیه در دو سطح «مدلول امارات» و به عبارتی «ادله اجتهادی»، و نیز «مفاد اصول عملیه» و به عبارت دیگر «ادله فقاهتی» قابل بازخوانی خواهد بود.

به نظر می‌رسد مفاد دلایل لفظی و ادله اجتهادی، تساوی انگشتان در استحقاق دیه باشد؛ زیرا اطلاق نصوص عامه‌ای که میزان دیه مجموع انگشتان را دیه کامله دانسته‌اند و در عضو واحد نصف دیه را ثابت می‌دانند؛ ایجاب می‌کند که بین انگشتان در استحقاق دیه تفاوت نباشد و همه آنها به یک نسبت از آن برخوردار باشند. لیکن ادعای تفاضل انگشتان در استحقاق دیه، محتاج دلیل معتبر و مؤونه زایدۀ موجه است که صلاحیت تخصیص عمومات و اطلاقات ادله را داشته باشد و حال آنکه اطلاقات و عمومات ادله با نفی قیود ادعایی، بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه دلالت می‌کنند.

در مقام تمسک به اصل عملی نیز باید گفت با شک در استحقاق میزان زاید بر عشر دیه در هر یک از انگشتان، اصل، برائت ذمه جانی از پرداخت مقدار زاید است. بنابراین آنچه به طور خلاصه و در یک جمع‌بندی اذعان می‌شود این است که هم اطلاق ادله باب و هم اصل عملی موجود در مسئله، تساوی انگشتان در استحقاق دیه را اقتضا دارد.

۱.۲. نقد دیدگاه حلبی، ابن زهره و قائلان به احتیاط

همان‌گونه که بیان شد مختار ابوالصلاح حلبی و ابن زهره راجع به انگشت ابهام همان قول دوم؛ یعنی تفضیل انگشت ابهام بر بقیه انگشتان در میزان دیه بود، که ثلث دیه را در آن ثابت می‌دانستند و دیدگاه ایشان از این حیث با دیدگاه شیخ در خلاف موافق بود؛ اما وقتی

به سایر اصابع می‌رسید، نظرشان عوض می‌شد و در هر انگشت یک‌دهم دیه را ثابت فرض می‌کردند: «فی کلّ أصبع عشر الدّیه».

اما به نظر می‌رسد با محاسبه ساده‌ای ضعف مختار ایشان آشکار و برخلاف قاعده بودن آن ثابت می‌شود؛ زیرا فقهای مذاهب اسلامی اعم از عامه و خاصه، در این مسئله متفق‌القولند که دیه مجموع ید واحده، نصف دیه کامله است: «فی الخمس الأصابع من ید واحد خمسون من الإبل بلاخلاف» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۲۴۸؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۸۸). لیکن از آنجا که این دو فقیه برای انگشت ابهام یک ثلث دیه ید را قائلند که طبعاً می‌شود: ۱۶۶/۶ دینار و برای هر انگشت هم عشر دیه ید واحده را قائلند؛ مثلاً دیه ید واحده پانصد دینار است؛ بنابراین قهراً عشرش می‌شود پنجاه دینار، که مجموع چهار انگشت با هم می‌شود دویست دینار؛ حال اگر آن ۱۶۶/۶ دینار را نیز به این مقدار اضافه کنیم می‌شود ۳۶۶ دینار و در هر حال به میزان پانصد دینار (که دیه ید واحده است) نمی‌رسد؛ لذا این قول با ضابطه سازگار نیست؛ زیرا در هر حال باید میزان دیه مجموع پنج انگشت به پانصد دینار برسد که نصف دیه کامل است. قول اول که انگشتان را در استحقاق دیه مساوی می‌دانست و برای هر یک از آنها یک‌دهم دیه را قرار می‌داد، از این نظر بدون اشکال بود؛ قول دوم نیز اگرچه بین انگشتان قائل به تفضیل بود؛ در هر صورت نقضی بر مجموع دیه وارد نمی‌کرد و از این لحاظ مطابق با قاعده بود؛ اما قول مزبور برخلاف قواعد مسلم فقه امامیه؛ بلکه فقه مذاهب خمسه است.

اگر گفته شود مراد ایشان یک‌دهم دیه مجموع دو دست بوده است و نه یک‌دهم دیه ید واحد؛ باز هم چالش پیش گفته پابرجا خواهد بود؛ زیرا در این صورت نیز مشکل دیگری پیش خواهد آمد و آن زیادت مجموع دیه مذکور از دیه ید واحد است.

مگر اینکه در توجیه سخن ایشان گفته شود اخذ یک دیه کامل و نه بیشتر، تنها در صورتی لازم است که انگشتان دست یا پا یکجا و به یکباره قطع شود؛ اما اگر دو انگشت

به طور مجزا توسط دو نفر یا در دو زمان توسط یک نفر قطع شود، می‌توان قائل به تفاوت انگشتان در میزان دیه شد؛ در این حال فزونی میزان دیه دریافتی، از دیه کامل نیز اشکالی پیش نخواهد آورد؛ چنانکه در باب میزان دیه شفتین (لب‌ها) چنین احتمالی مطرح و گفته شده است: دیه لب پایین دوثلث و دیه لب بالا نصف دیه است (ن.ک: نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۰۵)؛ و در پاسخ از اشکال مستشکل مبنی بر زیادت میزان دیه از دیه کامل گفته شده است: باید بین جنایت بر مجموع لب‌ها به یک‌باره و بین جنایت به نحو تعدد، قائل به تفصیل شد (ر.ک: خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۶: ۲۲۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸: ۱۴۰؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۱۹۱).

اما حتی با توجه مزبور نیز گره این دیدگاه گشوده نخواهد شد؛ زیرا فارغ از صحت این مدعا که بتوان در میزان دیه، بین جنایات متعدد و جنایت منفرد قائل به تفصیل شد، قول مزبور با محذور دیگری نیز مواجه است و آن اینکه دیدگاه حلبی و ابن‌زهره هیچ پشتوانه‌ای از روایات و مستندات فقهی ندارد (ن.ک: روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۶: ۲۷۹). درکلام ایشان نیز هیچ‌گونه استدلالی در اثبات مختارشان مشاهده نمی‌شود. باید گفت روایات و نصوص وارده در مقام (همان‌گونه که در صفحات آتی نوشتار حاضر خواهد آمد) بر دو قسم هستند: طایفه‌ای از روایات، قول مشهور یعنی تساوی انگشتان در استحقاق دیه را ثابت می‌کنند؛ و طایفه دیگری بر مختار شیخ در خلاف و پاره‌ای از متأخران دلالت می‌کنند؛ یعنی ثابت شدن ثلث دیه در انگشت ابهام و دوثلث در باقی (روحانی، همان، ج ۲۶: ۲۷۸). بنابراین فتوای این دو فقیه به هیچ‌گونه دلیلی مستند نیست و ادعایی بدون دلیل است.

اشکالی که در سطور فوق شرح شد، بر هر دو قول مذکور وارد بود؛ اما دیدگاه ابوالصلاح از جنبه دیگری نیز جای مناقشه دارد و آن اینکه وی بین انگشتان دست و پا تفاوت قائل بود؛ یعنی وی در بیان میزان دیه دست، به تفاوت بین انگشت ابهام و سایر

انگشتان تصریح کرده است؛ اما عبارت وی در مقدار دیه انگشتان پا مطلق بود و به‌طور کلی و بر خلاف دیه دست، دیه هر انگشت پا را یک‌دهم دیه کامل می‌دانست؛ حال آنکه احدی از اصحاب امامیه به این تفاوت ملتزم نبودند و فرقی بین دست و پا قائل نشده‌اند. با ملاحظه جوانب مذکور بوده که علامه حلی در مختلف، قول ابوالصلاح را مشکل دانسته و در این زمینه چنین نگاه‌اشته است: «سخن ابوالصلاح و تفصیلی که در مسئله بدان قائل گردیده است، دارای اشکال است... مشارالیه بین انگشتان دست و پا قائل به تفاوت شده است؛ حال آنکه هیچ‌یک از علمای امامیه به تفاوت بین انگشتان دست و پا قائل نگردیده‌اند» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۳۹۳).

البته شاید بتوان سخن حلی در مورد دیه انگشتان پا را که از اطلاق عبارت وی چنین مستفاد می‌شد که در موضع مذکور بین انگشت ابهام و دیگر انگشتان تفاوتی قائل نشده و میزان دیه همگی آنها را به یک میزان؛ یعنی عشر دیه در هر کدام دانسته است، چنین توجیه کرد که وی به آنچه در مورد انگشتان دست مبنی بر تفاضل آنها معتقد بوده، اکتفا کرده و در موضع مزبور به تکرار مجدد آن حاجتی ندیده است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۲۹).

اما راجع به مختار مرحوم سبزواری و آیت‌الله صافی گلپایگانی که احتیاط را در رعایت تفاوت بین دو قول دانسته بودند (که در دیه ابهام به قول دوم و در سایر انگشتان به قول اول عمل شود) باید گفت اولاً جریان احتیاط در بحث مذکور اول کلام است؛ ثانیاً حتی در صورت پذیرش احتیاط، باید به کدام احتیاط عمل کرد؟ اگر احتیاط را در جانب مجنی‌علیه و فی‌المثل در قطع انگشت ابهام، پرداخت مابه‌التفاوت به وی بدانیم، آیا احتیاط مذکور با اصل برائت جانی از پرداخت زاید تعارض نخواهد داشت؟ و آیا همان‌گونه که احتیاط در رعایت حق مجنی‌علیه حسن است، در رعایت حقوق جانی مطلوب نیست؟ و اصولاً چگونه می‌توان بین جانی و مجنی‌علیه مصالح برقرار کرد که دیه انگشت ابهام یک‌سوم باشد؟ مگر اینکه مجموع انگشتان فردی توسط شخصی قطع شود و آنها بنا را بر این

بگذارند که دیه انگشت ابهام یک‌سوم و دیه سایر انگشتان دوسوم باشد؛ که این فرض ثمره‌ای ندارد و از مشکل موجود در مسئله گرهی نخواهد گشود؛ اما در صورتی که هر یک از انگشتان منفرداً دچار آسیب شود، مصالحه ادعایی مذکور، چگونه قابل تحصیل خواهد بود؟ به نظر می‌رسد قائل شدن به احتیاط (آن‌گونه که این دو فقیه قائل بوده‌اند) در غایت بعد و امکان‌ناپذیر است

۲.۲. نقد دیدگاه قائلان به تساوی و تفاضل

۱.۲.۲. ادله قائلان به تساوی

عمده استدلال این دسته از فقها در اثبات مدعای خویش، وجود روایات متعددی است که بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه دلالت می‌کنند؛ بدون اینکه تفاوتی بین آنها وجود داشته باشد، که در ذیل به بیان پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. صحیح‌ه حلبی: حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَصَابِعِ أَسْوَاءٌ هُنَّ فِي الدِّيَةِ قَالَ: نَعَمْ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۳۲۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹: ۳۴۶). از حضرت درباره دیه انگشتان پرسیدم که آیا دیه همه آنها با هم برابر است؟ حضرت فرمودند: بله.

۲. صحیح‌ه عبدالله بن سنان: ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «أَصَابِعُ الْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ سَوَاءٌ فِي الدِّيَةِ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ» (کلینی، همان، ج ۷: ۳۲۸؛ حر عاملی، همان، ج ۲۹: ۳۴۷). انگشتان دست و پا در مقدار دیه، مساوی و در هر انگشت ده شتر ثابت است.

۳. معتبره سماعه: سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَصَابِعِ هَلْ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ فِي الدِّيَةِ فَقَالَ هُنَّ سَوَاءٌ فِي الدِّيَةِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ۱۳۴؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۲۵۹). از حضرت درباره انگشتان پرسیدم که آیا دیه بعضی از آنها از بعضی دیگر بیشتر است؟ حضرت فرمودند: آنها در دیه برابر هستند.

۲.۲.۲. ادله قائلان به تفاضل

در مقابل روایات فوق‌الذکر که بر تساوی انگشتان در میزان دیه دلالت دارند، روایتی از ظریف از امیرالمؤمنین وارد شده که عمده استدلال قائلان به تفضیل، همین روایت است. ظریف از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که: «فِي الْإِبْهَامِ إِذَا قُطِعَ ثُلُثُ دِيَهٍ أَلَيْدٍ مَائَةِ دِينَارٍ وَ سِتَّةَ وَ سِتُونَ دِينَاراً وَ ثُلُثَا دِينَارٍ... وَ فِي الْأَصَابِعِ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ سُدُسُ دِيَهٍ أَلَيْدٍ ثَلَاثَةَ وَ ثَمَانُونَ دِينَاراً وَ ثُلُثُ دِينَارٍ» (کلینی، همان، ج ۷: ۳۳۶؛ صدوق، همان، ج ۴: ۸۶). دیه قطع انگشت شست، یک سوم دیه دست؛ یعنی صد و شست و شش دینار و دوسوم دینار است... تا آنجا که فرمودند: در هریک از انگشتان دیگر یک ششم دیه دست، یعنی هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار ثابت است.

شبهه حدیث مذکور در کتاب روایی منسوب به امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است: «فِي الْإِبْهَامِ إِذَا قُطِعَ ثُلُثُ دِيَهٍ أَلَيْدٍ... وَ فِي الْأَصَابِعِ الْأَرْبَعِ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ سُدُسُ دِيَهٍ أَلَيْدٍ ثَلَاثَةَ وَ ثَلَاثُونَ دِينَاراً وَ ثُلُثُ» (فقه‌الرضا، ۱۴۰۶: ۳۲۳).

۳.۲.۲. امکان یا عدم امکان اعمال قواعد جمع عرفی در مسئله

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، بین این دو دسته از روایات تعارض وجود دارد، و علی‌الاصول اگر امکان جمع عرفی بین طائفتین متعارضتین وجود داشته باشد، جمع مذکور به حکم قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» بر هر امر دیگری مقدم خواهد بود (ن.ک: نایینی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۷۲۶؛ همو، ۱۴۱۸، ج ۴: ۲۹۲)؛ در غیر این صورت باید به مرجحات باب تعارض رجوع کرد.

مطابق استقصای نگارنده، عباراتی که از برخی فقیهان نخستین در توجیه اخبار باب وارد شده است، بر این امر اشعار دارد که گویا ایشان به اعمال قواعد جمع عرفی در مسئله نظر داشته‌اند؛ زیرا شماری از فقهای متقدم، روایاتی را که بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه دلالت دارند، بر اصابع اربعه حمل کرده و انگشت ابهام را از این حکم مستثنا

دانسته‌اند. تقریب استدلال از نظر ایشان چنین است که روایات دسته دوم اخص مطلق از روایات دسته اول هستند؛ چرا که روایات دسته اول بر تساوی انگشتان در میزان دیه به طور مطلق دلالت دارند و روایت ظریف بر تفضیل خصوص انگشت ابهام دلالت می‌کنند؛ بنابراین بر آنها مقدم می‌شود و با جمع مذکور، تعارض میان نصوص از بین می‌رود و بین آنها جمع خواهد شد. به عنوان نمونه شیخ صدوق محدث و فقیه شیعی قرن چهارم، در ذیل روایت سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَصَابِعِ هَلْ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ فِي الدِّيَةِ؟ فَقَالَ: هُنَّ سَوَاءٌ فِي الدِّيَةِ»؛ چنین نگاشته است: «گفته‌اند مراد غیر از شست است؛ زیرا برای آن در اخبار دیه خاصی معین داشته‌اند» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۵: ۵۲۱).

شیخ طوسی در استبصار، ذیل روایات مذکور چنین می‌نگارد: «روایاتی که دلالت بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه دارند، همگی بر حکم واحد اتفاق دارند؛ و ظریف بن ناصح چنین روایت نموده است که انگشتان در میزان دیه مساوی هستند؛ مگر انگشت ابهام، که برای آن دیه خاصی مقدر شده است... و جایز است که روایات دسته اول را بر تفصیل موجود در روایت ظریف حمل نمائیم، اما در مورد روایت ابوبصیر و عبدالله بن سنان که متضمن تثبیت یک‌دهم دیه در هر انگشت می‌باشد، باید گفت ممکن است حکم مذکور از کلام راوی باشد، و راوی از آنجا که شنیده است که انگشتان در دیه برابر هستند؛ چنین تفسیر نموده است که برای هر انگشت یک‌دهم دیه ثابت است و ندانسته است که حکم مذکور مختص به انگشت‌های چهارگانه به غیر از انگشت ابهام است و با این تفسیر بین اخبار جمع می‌گردد، بدون اینکه پاره‌ای از آنها طرد گردد» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۹۲). شیخ در تهذیب بار دیگر بر مدعای خود پای می‌فشارد: «الْوَجْهُ فِي هَذَيْنِ الْخَبْرَيْنِ وَ فِي رَوَايَةِ الْحَلْبِيِّ... هُوَ أَنْ نَحْمِلَ الْأَصَابِعَ الْمُرَادَ بِهَا عَلَى مَا عَدَا الْإِبْهَامَ فَإِنَّ لِلْإِبْهَامِ حُكْمًا مُفْرَدًا» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۲۵۹).

شایان توجه است که مرحوم روحانی نیز در فقه‌الصادق علیه السلام پس از پذیرش قول اشهر، با عبارت «اللَّهِمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ»؛ نسبت به مختار خویش استدراک کرده و قول به تفاضل انگشت ابهام را مقتضای جمع بین نصوص دانسته؛ مگر آنکه وی از آن جنبه که احتمال داده است حکم مذکور در روایت ظریف، به ید اختصاص داشته باشد؛ به دلیل اینکه در روایت عبارت: «فِي الْإِبْهَامِ إِذَا قُطِعَ ثُلُثُ دِيَةِ الْيَدِ» وارد شده است، و با قبول فرض مذکور قول حلبي ثابت می‌شود^۱، احتمال مزبور را به علت اعراض اصحاب از آن نپذیرفته و قول به تساوی را اظهر دانسته است^۲ (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۶: ۲۷۹).

از نظر نگارنده، وجهی که شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار در جمع دو طایفه روایات بیان کرده‌اند، در نهایت استبعاد و ناپذیرفتنی به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر روایات باب فقط به همین مقدار بسنده کرده بودند که انگشتان در میزان دیه برابر هستند: «هُنَّ سَوَاءٌ فِي الدِّيَةِ»؛ جمع مذکور تا حدودی پذیرفتنی بود؛ لیکن صریح دو صحیحه عبدالله بن سنان و ابوبصیر، علاوه بر تساوی انگشتان در میزان دیه، مشخصاً تثبیت یک‌دهم دیه در هر انگشت بوده‌اند و ملتزم شدن به اینکه فراز اول روایات مزبور (تساوی انگشتان

۱. با این تقریب که چون در روایت لفظ «ید» آمده است؛ بنابراین باید به مانند حلبي، به تفاضل انگشتان ید در میزان دیه و تساوی انگشتان پا قائل شد؛ که این بالضرورة باطل است.

۲. نگارنده نحوه استدلال مرحوم روحانی را بر نمی‌تابد؛ زیرا در فرض تمامیت ادله قائلان جمع عرفی (که البته در این نوشتار امکان جمع عرفی مزبور تضعیف خواهد شد) در پاسخ به جناب روحانی می‌توان گفت: اولاً صدر عبارت موجود در روایت قرینه‌ای بر عدم اراده دست تنهاست: «وَفِي دِيَةِ الْأَصَابِعِ... فَفِي الْإِبْهَامِ إِذَا قُطِعَ ثُلُثُ دِيَةِ الْيَدِ»؛ زیرا همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مورد روایت در مورد انگشتان به نحو مطلق است؛ ثانیاً امام علیه السلام فرموده است حکم مذکور به دست اختصاص دارد؛ بلکه ثلث دیة دست را در صورت قطع هر یک از انگشتان؛ خواه دست باشد و خواه پا، ثابت دانسته است؛ و محتمل است علت آنکه برای بیان حکم مسئله، دیة دست را مثال زده است، به دلیل غلبه‌ای باشد که در افراد وجودی قطع ید نسبت به قطع پا وجود دارد و اذهان مخاطبان و سائل با آن آشنایی بیشتری دارند.

در مقدار دیه)، از معصوم علیه السلام و فراز دوم از کلام راوی و اجتهاد شخصی وی است، احتمال خلاف ظاهر و بسیار بعیدی است.

نکته‌ای که مرجوح بودن احتمال مذکور را تشدید می‌کند، این است که روایات دال بر تساوی متعدد هستند و از روای واحد نیز صادر نشده‌اند تا گفته شود محتمل است فراز دوم از کلام راوی باشد؛ زیرا احتمال اینکه فی‌المثل سه روای مختلف و ثقه (سماعه بن مهران، عبدالله بن سنان، و حلبی) متفقاً ظن خود را به‌عنوان رأی فقهی به امام نسبت داده باشند، بسیار غیرمحتمل و بعید به نظر می‌رسد.

افزون بر اینکه در روایت حکم بن عتیبه از امام باقر علیه السلام نیز با تقریر متفاوتی، بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه تأکید شده است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ وَأَصَابِعِ الرَّجُلَيْنِ... فَقَالَ: فِي كُلِّ إِصْبَعٍ مِنْ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ أَلْفٌ دِرْهَمٌ وَ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ مِنْ أَصَابِعِ الرَّجُلَيْنِ أَلْفٌ دِرْهَمٌ» (کلینی، همان، ج ۷: ۳۳۰؛ حر عاملی، همان، ج ۲۹: ۳۴۵).

اکنون باید پرسید جناب شیخ در توجیه روایت صریح فوق چه خواهد گفت؟ آیا این روایت را نیز می‌توان مانند روایات پیش‌گفته توجیه کرد؟ با وجود صراحتی که در روایات مذکور بر تساوی انگشتان موجود است، چگونه می‌توان بین دو طایفه از روایات متضاد، جمع عرفی برقرار کرد؟ و آیا این‌گونه جمع بین روایات شبهه به جمع تبرعی نیست که هیچ دلیلی بر حجیت آن در ادله و لسان فقها و اصولیین اقامه نشده است؟ تا جمع عرفی که باید براساس اصول و بر پایه قواعد عقلایی و ضابطه‌مند باشد؟

و آیا جناب شیخ التفات داشته‌اند که ملتزم شدن به این امر که حکم مذکور در روایت ابویصیر و عبدالله بن سنان به انگشت‌های چهارگانه به غیر از انگشت ابهام اختصاص دارد، مشکل دیگری در مسئله پدید خواهد آورد و آن ایجاد رأی سومی علاوه بر دو موضع پیش‌گفته برای جناب وی در مسئله است!!!

شایان توجه است که ایراد فوق از دید فقها نیز پنهان نمانده است و بسیاری از ایشان جمع عرفی مذکور را برنتابیده‌اند. از باب نمونه مرحوم خوانساری معتقد است حمل سخن امام علیه السلام هنگامی که راوی از ایشان می‌پرسد: آیا انگشتان در میزان دیه برابر هستند؟ و حضرت می‌فرمایند: آری! (برابر هستند)، بر سایر انگشتان به غیر از انگشت ابهام، جداً بعید است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۶: ۲۳۵).

ناگفته نماند قبل از خوانساری، علامه حلی نیز توجیه شیخ در تهذیب را ضعیف دانسته بود: «توجیهی که شیخ در باب جمع بین روایات بیان نموده است، در غایت بعد است؛ زیرا ورود چنین احتمالی در روایت، صحت احتجاج به آن را به کلی ساقط می‌کند. افزون بر اینکه صریح روایت حکم بن عتیبه از امام باقر علیه السلام نیز خلاف استظهار فوق را ثابت می‌کند. در روایت مذکور حکم از امام سؤال می‌کند که میزان دیة انگشتان دست و پا به چه میزان است؟ و حضرت می‌فرمایند: «در هر انگشتی از انگشتان دست، هزار درهم و در هر انگشت از انگشتان پا، هزار درهم ثابت است» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۳۹۳).

انتقاد علامه بر توجیه مزبور، تأیید فاضل جواد را نیز در پی داشته است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۲۹). فاضل هندی نیز پس از نقل دیدگاه شیخ با عبارت: «و لایخفی ما فیه» (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ۳۷۵) و صاحب جواهر با عبارت «و لکن لایخفی علیک ما فیه» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۵۳)، به ضعف چنین توجیهی اشاره کرده‌اند.

۴.۲.۲. رجوع به قواعد باب تعارض

با رد امکان اعمال قواعد جمع عرفی در مسئله، بالضروره باید به مرجحات باب تعارض رجوع کرد.

اما نکته‌ای که در مانحن فیه شاید راهگشا باشد، این است که در مسئله مذکور چه مرجحاتی وجود دارند؟ در پاسخ به سؤال مزبور قائلان به تساوی، برای اثبات مختار خویش وجود شهرت روایی را برای قول اول ادعا کرده‌اند (ن.ک: حکیم، ۱۴۱۵: ۱۳۲؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۶: ۲۷۹).

لیکن قائلان به تفضیل، وجود شهرت روایی را نپذیرفته‌اند و از آنجا که حکم مسئله مذکور از کتاب نیز به دست نمی‌آید، برای اثبات مدعای خویش سراغ مرجح موافقت و مخالفت عامه رفته‌اند.^۱ به عنوان نمونه مرحوم آیت‌الله خوئی در بررسی مسئله به سراغ شهرت روایی نرفته و گویا هر دو طایفه از روایات را دارای شهرت یافته است (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۳۷۸) و تبریزی در کتاب‌الدیات خود در این زمینه چنین نوشته است: «و من الظاهر أنّ الشهرة فی الروایه التي تكون مرجّحه لأحد المتعارضین علی الآخر أو معینة للحجّه عن اللاحجّه لاتجری فی المقام» (تبریزی، ۱۴۲۸: ۱۸۲). آقا رضا مدنی کاشانی نیز در کتاب‌الدیات (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۲۷)؛ مرجح جاری در مسئله را مخالفت با عامه دانسته و در نتیجه، خبر تفضیل را بر خبر تساوی مقدم داشته است.

۱.۴.۲.۲. نقد و بررسی

مطابق استقصاء در معاجم حدیثی، نگارنده به شش روایت^۲ دست یافت که بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه دلالت می‌کنند. روایات مزبور همان‌گونه که پاره‌ای از آنها در بیان ادله قائلان به تساوی گذشت، مشتمل بر اخبار معتبر اعم از صحیح، معتبره و ... هستند. در مقابل تنها خبری که در تأیید قول مخالف وجود دارد، روایتی بوده که ظریف از امام علی علیه السلام نقل کرده است. اگرچه در کتاب فقهی منسوب به امام رضا علیه السلام نیز شبیه روایت مزبور وارد شده‌اند.

۱. مذاهب اربعه بر این امر اتفاق نظر دارند که دیه انگشتان با یکدیگر برابر است، بدون اینکه بین انگشت ابهام و سایر انگشتان تفاوتی باشد، و بر این امر جزیری در الفقه علی المذاهب الاربعه ادعای اجماع کرده است: «اتفق الفقهاء: علی أنه یجب فی قطع إصبع من أصابع الیدین، و الرجلین خطأ عشر الدیه سواء کان إبهاما، أو خنصرا...» (جزیری، ۱۴۱۹، ج ۵: ۵۰۷). ابن‌قدامه نیز در مغنی بر امر مزبور تصریح کرده است: «ابن‌قدامه، بی‌تا، ج ۹: ۶۳۲». قائلان به تفاضل چنین استدلال می‌کنند که چون در باب تعارض و در مبحث مرجحات ثابت شده است که خبر مخالف عامه بر خبر موافق ایشان (از این حیث که شاید از باب تقیه صادر شده باشد) مقدم است؛ بنابراین در مانحن فیه نیز به خبر مخالف عامه، اخذ خواهیم کرد.

۲. به عنوان نمونه: ن.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۹: ۳۴۶، کتاب‌الدیات، ابواب دیات‌الاعضا.

در بررسی سندی روایت ظریف، باید گفت اگر چه شهید ثانی در مسالک به تضعیف آن مبادرت کرده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۴۲۹)؛ لیکن همان‌گونه که برخی از قائلان به تساوی نیز اعتراف کرده‌اند، امکان تصحیح سند روایت مزبور از بعضی طرق وجود دارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۵۳)؛ فی‌المثل روایت مذکور به طریقی که صدوق در من‌لایحضر ذکر کرده، معتبر است. مرحوم عاملی صاحب مفتاح‌الکرامه که خود از قائلان به دیدگاه تساوی است، در نقد سخن شهید شارح در مسالک می‌نویسد: «الظاهر أن روایته هی التي رواها ابن فضال فی الصحيح و الحسن و رواه یونس فی الحسن بابراهم فلا یضر ضعف طریق کتاب ظریف فی الکافی و التهذیب» (عاملی، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۲۹).

اما در مورد کتاب منسوب به امام رضا علیه‌السلام باید گفت در انتساب این کتاب به حضرت تردیدهای جدی وجود دارد؛ به‌عنوان نمونه شیخ حر عاملی چون مؤلف کتاب فقه‌الرضا را مجهول می‌داند، به آن اعتماد نکرده است و روایتی از آن نقل نمی‌کند (حر عاملی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۵۵۰).^۱

اما فارغ از اشکالات سندی و در فرض تمامیت آن، نکته‌ای که نگارنده بر آن تأکید دارد این است که روایات دسته اول به‌علت اشمال آنها بر صحیح، معتبره، حسنه و...، اصحُّ سنداً و به‌خاطر روایان متعددی که روایت را به طرق مختلف نقل کرده‌اند، اکثرُ عدداً هستند؛ بنابراین چگونه می‌توان شهرت روایی را در هر دو دسته از روایات محقق دانست؟ حال آنکه محققان از اصولیان، شهرت روایی را به تعدد و کثرت روایان تعریف می‌کنند (مظفر، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۶۳؛ صدر، ۱۴۲۸: ۲۱۶). آیا از این حیث می‌توان روایات متضافری را که بر تساوی انگشتان در میزان دیه دلالت دارند، از لحاظ شهرت با تک روایتی که از کتاب ظریف نقل شده است (که آن هم صرفاً از بعضی طرق معتبر است) مقایسه کرد و برای هر دو روایت شهرت یکسانی قائل شد؟

۱. برای اطلاعات بیشتر پیرامون انتقادات بر انتساب کتاب فقه‌الرضا ر.ک: استادی، رضا، ۱۳۸۰: ۱۵۷-۱۵۸.

از نظر نگارنده وجهی برای رجوع به مرجع مخالفت با عامه وجود ندارد و شهرت روایی موجود در مسئله در مانحن فیه راهگشا خواهد بود؛ لذا با ترجیح روایات تساوی بر تفاضل، به تساوی انگشتان در استحقاق دیه حکم خواهد شد.

۳.۲. وضعیت ادله لیبی ادعایی

آنچه تاکنون بیان شد، بررسی وضعیت ادله لفظی موجود در مسئله بود که عمده دلایل هر یک از وجوه ادعایی را در بر می‌گرفت. اما بعضی از فقها در اثبات مدعای خویش به برخی ادله دیگر و مشخصاً اجماع نیز استناد کرده‌اند؛ چنانکه شیخ طوسی در خلاف در اثبات مختار خویش، به صراحت بر اجماع فقهای امامیه استناد کرده است: «دلینا: إجماع الفرقه و أخبارهم» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۲۴۹). ظاهر عبارت صاحب جواهر نیز اجماع بر تساوی انگشتان در استحقاق دیه است؛ اگرچه وی در ادامه، قول مذکور را به مشهور نسبت می‌دهد: «فی أصابع الیدین العشر الدیه و کذا فی أصابع الرجلین بلا خلاف أجده فیه، بل الإجماع بقسمیه علیه... و المشهور بین الأصحاب قديماً و حديثاً، بل علیه المتأخرون كافة، أن فی کل واحد منهما عشر الدیه» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۲۵۲).

اما استدلال به اجماع در مبحث مذکور چه از جهت صغری و چه از جانب کبری مخدوش است؛ زیرا اولاً با وجود تصریح به مخالفت که در میان قائلان به هر دو دیدگاه وجود دارد، صغرای استدلال ناتمام است؛ ثانیاً حتی در صورت قبول وجود اجماع و تسامح در صغرای استدلال، به دلیل مدرکی، یا حداقل محتمل‌المدرکیه بودن (وجود روایت در مسئله) کاشفیت اجماع به شدت محل تردید خواهد بود؛ پس چنین اجماعی از حجیت ساقط است؛ زیرا همان‌گونه که اصولیین گفته‌اند حجیت اجماع به‌واسطه کشف قول معصوم علیه السلام است و از آنجا که مستند اجماع مدرکی، معلوم و در دسترس فقیه است، وی می‌تواند به آن مراجعه کند؛ تا اگر آن دلیل نزد وی معتبر باشد، طبق آن فتوا دهد وگرنه آن

را رد کند. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است و جز آن اعتبار بیشتری ندارد (سبحانی، ۱۴۲۶، ج ۲: ۵۶؛ جزائری، ۱۴۱۴، ج ۴: ۳۸۶).

دلیل لبی دیگری که در مسئله قابلیت طرح دارد و مؤیدی برای اثبات مدعای قائلان به تفضیل تلقی می‌شود، دلیل عقل است؛ زیرا شاید گفته شود منفعت انگشت ابهام، بیش از سایر انگشتان است و انگشت مذکور سود و کارکرد بیشتری نسبت به سایر انگشتان دارد؛ چنانکه برخی از فقها احتمال مذکور را مطرح کرده‌اند (ن.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۹: ۲۱۳)؛ بنابراین محتمل است کسی بگوید که اگر بخواهیم اعتبار عقلی را در مسئله حاکم بدانیم، باید بین انگشت ابهام و سایر انگشتان در میزان دیه تفاوت قائل باشیم.

ایراد سخن مزبور این است که حتی اگر مانند دأب کثیری از فقها چنین استدلال‌هایی از جنس استحسان پنداشته نشود، اعتبار عقلایی فوق صرفاً به تفاوت انگشت شست با دیگر انگشتان بسنده نخواهد کرد؛ بلکه اعتبار عقلی به تمایز و تفاوت منفعت انگشتان مختلف از یکدیگر نیز رأی خواهد داد. از باب نمونه نمی‌توان منفعتی را که برای انگشت سبابه (اشاره) موجود است، با انگشت کوچک (خنصر) در یک ردیف دانست. بنابراین لازمه چنین اعتبار سنجی‌های عقلانی، تفاوت بین دیه تمامی انگشتان با توجه به میزان منافع و کارکردهای آن است؛ و حال آنکه احدی از فقها به این دیدگاه ملتزم نشده‌اند. حتی خود مرحوم سبزواری که اعتبار عقلایی فوق را به‌عنوان یک احتمال مطرح کرده، اعراض مشهور و گرایش به خلاف آن را سبب سستی چنین استدلالی تلقی کرده است (سبزواری، همان).

ایراد نقضی دیگری که بر استدلال مذکور وارد است، اینکه اگر اعتبار سنجی‌های خردگرایانه فوق ملاک عمل قرار گیرد، حتی باید بین منفعت انگشتان اصناف گوناگون مردم نیز تفاوت قائل شد. از باب نمونه با دقت عقلی و در نزد عرف، کارکرد و منافع انگشتان دست یک خطاط و هنرمند با انگشتان دست یک غیرخطاط و غیرهنرمند هرگز در

یک درجه نیست؛ چنانکه منفعت انگشتان پای یک ورزشکار و غیرایشان نیز متفاوت است و در یک سطح نیستند و این در حالی است که چنین تفاوت‌هایی هرگز ملاک عمل فقها قرار نگرفته‌اند و تأیید ایشان را به‌همراه نداشته است.

نتیجه‌گیری

مطابق تتبع جستار حاضر در باب میزان دیه انگشتان، دیدگاه‌های مختلفی از فقها پدیدار شده است. کثیری از فقها، انگشتان را در استحقاق دیه برابر دانسته‌اند و شمار دیگری با اختلافاتی که در جزئیات مسئله وجود دارد، فی‌الجمله به تفضیل انگشت ابهام بر سایر انگشتان قائل شده‌اند. نگارنده دیدگاه منسوب به ابن‌زهره و حلبی را با این استدلال که مختار ایشان هیچ‌گونه پشتوانه‌ای از روایات و دیگر مستندات فقهی ندارد، مردود دانسته است و دیدگاه قائلان به احتیاط را نیز از نظر آن رد می‌کند که عملاً اجرای احتیاط در بحث مذکور امکان‌پذیر نیست. با آشکار شدن ضعف اقوال فوق‌الذکر، دو دیدگاه عمده دیگر در مسئله باقی می‌ماند که منشأ اختلاف آنها وجود روایات متعارض است. جستار حاضر از آنجا که امکان اعمال قواعد جمع عرفی را در مسئله امکان‌پذیر نمی‌داند، به سراغ ادله لفظی و قواعد باب تعارض می‌رود. از نظر نگارنده با وجود روایات متضافر، متعدد و صحیح‌السندی که در تأیید دیدگاه تساوی وجود دارد، شهرت روایی برای قول مزبور ثابت شده است و وجهی برای رجوع به مرجح موافقت و مخالفت عامه باقی نمی‌ماند. ادله لیبی ادعایی، مانند تحقق اجماع و وجود مقتضی تفاوت بین انگشتان نیز در مانحن‌فیه، قابلیت استناد ندارد و از جهات متعدد مخدوش است.

منابع

۱. ابن ادریس، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن براج، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶ق)، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن زهره حلبی (۱۴۱۷ق)، *غنیة النزوع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق)، *الوسیله إلى نیل الفضیله*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۵. ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد (۱۴۱۶ق)، *مجموعه فتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶. ابن قدامه، عبدالله بن احمد (بی تا)، *المغنی*، با تصحیح محمد خلیل هراس، مصر، مطبعه الامام.
۷. استادی، رضا (۱۳۸۰ش)، *تحقیقی پیرامون کتاب فقه الرضا*، مجله مشکوه، شماره ۷۲ و ۷۳.
۸. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، *صراط النجاه*، قم، کنگره بزرگداشت شیخ اعظم.
۹. بهجت، محمد تقی (۱۴۲۶ق)، *جامع المسائل*، قم، دفتر معظم له.
۱۰. _____ (۱۴۲۸)، *رساله توضیح المسائل*، قم، انتشارات شفق.
۱۱. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق)، *تنقیح مبانی الأحکام- کتاب الادیات*، قم: دارالصدیقه الشهیده.
۱۲. حائری طباطبایی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ق)، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۴. _____ (۱۴۱۲ق)، *هدایه الأئمه إلى أحکام الأئمه*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
۱۵. حسینی عاملی، سید جواد (بی تا)، *مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۶. حکیم، سید محمد سعید طباطبایی (۱۴۲۷ق)، *مسائل معاصره فی فقه القضاء*، نجف، دارالهلال.
۱۷. حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۳ق)، *الکافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۱۸. حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق)، *الجامع للشرائع*، قم، مؤسسه سید الشهداء.

۱۹. _____ (۱۳۹۴ق)، *نزهه الناظر فی الجمع بین الأشباه والنظائر*، قم، منشورات رضی.
۲۰. جزائری، محمد جعفر (۱۴۱۴ق)، *منتهی الدراییه*، قم، دارالکتاب الجزائری.
۲۱. جزیری، عبدالرحمن (۱۴۱۹ق)، *الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیها السلام*، بیروت، دارالتقلین.
۲۲. ابن فهد حلّی (۱۴۰۷ق)، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق)، *تحریر الوسیله*، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۲۴. _____ (۱۴۲۴ق)، *توضیح المسائل (محشی - امام خمینی)*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۴ق)، *مبانی تکمله المنهاج*، قم، مؤسسه إحياء آثار الخوئی.
۲۶. خوانساری، سیداحمد (۱۴۰۵ق)، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۲۷. روحانی، سیدصادق (۱۴۱۲ق)، *فقه الصادق علیها السلام*، قم، مدرسه امام صادق علیها السلام.
۲۸. سبزواری، سیدعبدالأعلى (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام*، قم، مؤسسه المنار.
۲۹. سبزواری، علی مؤمن قمی (۱۴۲۱ق)، *جامع الخلاف والوفاق*، قم، زمینه‌سازان ظهور امام عصر.
۳۰. سبجانی، جعفر (۱۴۲۶ق)، *الوسیط فی اصول الفقه*، قم، مؤسسه امام صادق علیها السلام.
۳۱. سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق)، *المراسم العلویه و الأحكام النبویه*، قم، منشورات الحرمین.
۳۲. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۳۰ق)، *رساله توضیح المسائل*، قم، انتشارات سلسبیل.
۳۳. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق)، *اللمعه الدمشقیه*، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامیه.
۳۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۲ق)، *الروضه البیہ*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۵. _____ (۱۴۱۳ق)، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۳۶. صدر، محمدباقر (۱۴۲۸ق)، *دروس فی علم الاصول (الجزء الاول من الحلقة الثالثه)*، دارالعلم.
۳۷. صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۳۸. _____ (۱۴۰۹ق)، *من لایحضره الفقیه*، با ترجمه: غفاری، علی اکبر، تهران، نشر صدوق.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق)، *المؤتلف من المختلف*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
۴۰. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، تهران، المکتبه المرتضویه.
۴۱. _____ (۱۳۹۰ق)، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۴۲. _____ (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحکام*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۴۳. _____ (۱۴۰۷ق)، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. _____ (۱۴۰۰ق)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتب العربی.
۴۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، *مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۶. _____ (۱۴۱۳ق)، *قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. _____ (۱۴۱۱ق)، *تبصره المتعلمین فی أحكام الدین*، تهران، مؤسسه نشر وزارت فرهنگ.
۴۸. _____ (۱۴۲۰ق)، *تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴۹. فاضل آبی، حسن (۱۴۱۷ق)، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۵۰. فاضل لنکرانی، محمد موحدی (۱۴۱۸ق)، *تفصیل الشریعه-الدیات*، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۵۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی.

۵۲. فاضل هندی، محمد (۱۴۱۶ق)، *كشف اللثام و الإيهام عن قواعد الأحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۵۳. فخر المحققین، محمد (۱۳۸۷ق)، *إيضاح الفوائد فی شرح مشكلات القواعد*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۵۴. *فقه الرضا*، منسوب به امام رضا علیه السلام (۱۴۰۶ق)، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵۵. فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا)، *مفاتیح الشرائع*، ۳ جلد، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی.
۵۶. _____ (۱۴۱۸ق)، *المنخبه فی الأحكام الشرعیه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۵۷. فیاض کابلی، محمد اسحاق (۱۴۲۶ق)، *رساله توضیح المسائل*، قم، انتشارات مجلسی.
۵۸. _____ (بی تا)، *منهاج الصالحین*، ۳ جلد، بی جا.
۵۹. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۶۰. کیدری، قطب الدین (۱۴۱۶ق)، *إصباح الشیعه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۶۱. مجلسی اول، محمد تقی (۱۴۰۰ق)، *یک دوره فقه کامل فارسی*، تهران، انتشارات فراهانی.
۶۲. مجلسی دوم، محمدباقر (بی تا)، *حدود و قصاص و دیات*، تهران، مؤسسه نشر آثار اسلامی.
۶۳. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق)، *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیّه.
۶۴. _____ (۱۴۰۸ق)، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۶۵. _____ (۱۴۱۲ق)، *نکت النهایه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶۶. مدنی کاشانی، آقارضا (۱۴۰۸ق)، *کتاب الديات*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶۷. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *المقنعه*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۶۸. مظفر، محمد رضا (۱۳۸۱ق)، *اصول الفقه*، قم، دارالتفسیر.
۶۹. نائینی، محمد حسین (۱۴۱۸ق)، *اجود التقریرات*، قم، مؤسسه مطبوعاتی دینی.
۷۰. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷۱. وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ق)، *منهاج الصالحین*، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام.